

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

فرونش رضایی

۱۰۰۶۰۹

احتراز از رنج بر لذت جویی فایق می آید

"زیگموند فروید"

## آجر... آجر... درزی می شوی میان همه آنچه که باید باشی ...

میان خیابان راه می روی.. مردم همگی سیاسی شده اند، درون تاکسی ها درون سوپر مارکت ها و درون خانه ها ... صدای واقعی مجازی که رأس ساعت معینی تیک می خورد و مردم که طبق عادت سریال هایشان پای تلویزیون می نشینند... تخمه می خورند ، چای می نوشند و فحش می دهند و در نهایت در ساعت های پایانی شب به خیابان ها می ریزند و دوباره درون خانه هایشان به خواب می روند...

کنار جدول خیابان می ایستم مردمی که پارچه های مذهبی سبز رنگی به دست و صورت و پاهایشان گره زده اند و با امیدی نمادین به هم نگاه می کنند و با صدای بلند به همدیگر فحش می دهند! این است یکپارچگی ملی ما! همیشه در میان بد و بدتر انتخاب کرده ایم همیشه میانه چیزی بوده ایم.. درون کوره های آجر پزی آجر شده ایم و برای ساختن بنای سرمایه داری مقاوم گشته ایم.

مردمی که مانند جیم کری در فیلم ماسک ، با زدن ماسک سبزی به صورتشان تغییر هویت می دهند و در راستای اصلاح جامعه ورد می خوانند ، چه نیرویی این رنگ را برایشان به ارمغان آورده است؟ رنگی که کماکان در تائید تمامی محدودیت های مذهبی درون خیابان ها با ماشین های گشت ارشاد و جدول های سبز و پلیس های یگان ویژه معنا یافته است؟

کمی دقیق تر می شویم... کنار تمامی این مردم آشفته، کودک خیابانی با آدامس هایی در دستش به فردی که دورتا دورش را با پارچه ای سبز بسته است، نزدیک می شود، آدامس می خری؟ با کمی کلنجر کودک راضی می شود پارچه ای سبز به دور دستهایش ببندد و ۳ بسته آدامس بفروشد... می بینمش در حالیکه سمت آدم های سبز پوش می رود و بسته بسته آدامس هایش را به فروش می رساند! چه توجیهی بهتر از این برای داشتن انتخاباتی عادلانه در خود سراغ داریم؟ این تمامی انتخابات ماست!

مگر نه اینکه آن کودک با بستن پارچه ای سود می برد؟ مگر نه اینکه تمامی سود سرمایه داری در تأیید اقشار ضعیف و هم زمان قدرتمند آن است؟ سرمایه داری با ضعیف کردن طبقه میانی سعی در ایجاد عرضه کار می کند، کار درون اتحادیه ها و این تنها تصدیق سرمایه داری درون خود است... کارگرانی که درون این اتحادیه ها به تمامی قوانین اتحادیه ئی پاسخ مثبت می دهند و خود و اقشار میانی را در حد کارگری پرولتار باقی نگاه می دارند... در این صورت دیگر مبارزه با مصرف کنندگان ایجاد می شود، در همین نمونه ای که مثال زدیم، کودک افغان که از حقوق طبیعی شهروندی در ایران نیز برخوردار نیست - البته به مانند تمامی ایرانی ها - عملی مشابه با قدرت انجام میدهد، پیشبرد اهداف شخصی با استفاده از خرافات و باورهای مردمی...

هنگامی که لذت در جامعه ما هم زمان با پس زدن آن تعریف می شود، انسان هایی می سازد که برای فرار از انسان های دیگر به کنج خانه هایشان خزیده اند و در محافل روشنفکری خود رأی سفید درون صندوق ها میریزند. آه بس است... بیش از این فعالیت نکنید... کمی برایتان خطر دارد!

در برابر تمامی آن چیزی که می خواهند باشند تنها رنگی از نمود واقعیت را می پذیرند. واقعیت درون تلویزیون! هنجارهای جامعه انسان ها را سمت کناره گیری از لذت سوق می دهد، انسانهای تنها و مملو از تکانه های انسان های اطرافشان.. ترس از ربوده شدن، ترس از مورد تجاوز قرار گرفتن و به همین دلیل گستاخ می شوند، خود را درون کلمات و حرکات تهاجمی تعریف میکنند، اما درون تأیید تجاوزات. آنها چیزی را نفی نمی کنند، بلکه بر روی مسایل خود سرپوشی از نمود واقعیت می گذارند، چاره ای جز این نمی یابند که با هم نوع خود مبارزه کنند نه با منشاء ایجاد کننده این تجاوزات.

تمامی آنهایی که با روکش های سبز به خیابان ریخته اند، شاکی اند و تنها شکایتشان رادر برکه ها و پارچه های سبز گره زده اند... حافظه تاریخی شان را در اتفاقات و مبارزات سالهای قبل از دست داده اند و پشت خود را خالی میکنند... چه چیز باعث این هم بستگی عظیم شده است؟ مبارزی آگاه؟ نه! تنها رنگ.. مردم ما درون لذت زیبایی شناسی خود به رنگ ها پناه برده اند، مردمی که لذت هایشان را درون خواست کارگردانان قدرت میان جو جنسی شده جامعه یافته اند، تنها برای ارتباطاتی نداشته و محدود شده... دختران و پسرانی که در دفاع از حقوق خود به همدیگر آگاهی انتخاباتی می دهند!

معنای این هم بستگی در شور مردمی ایجاد شده است، که تنها آگاهی شان را درون نفی لذت طبیعی خودبازتاب می دهند، همیشه در میان تجاوزات محیط مان مجبور می شویم سکوت کنیم و دوری از رنج را به بهای از دست دادن لذت هایمان می پذیریم در این جا ما نه تنها نقش دیالکتیک دورن جامعه را فراموش می کنیم، بلکه در معنای مبارزاتیش آن را تحریف نیز میکنیم.

خواهیم دید نهاد هایی که بادست های خودمان ساخته ایم، توان دفاع از ما را در برابر تجاوزات و خواسته هایمان نخواهند داشت، و نمی خواهیم باور کنیم که این دوری از رنج تا چه اندازه ما را در برابر این نهادها ضعیف کرده است و در این هنگام سعی در تأسیس نهادی دیگر در راستای دوری از رنج مقابله با نهاد های پیشین میکنیم. وظیفه ما کاملاً مشهود است. تنها با تأیید، اراده خودمان را تکذیب میکنیم...

با آدامس هایی در دستهایمان و مچ بندهای رنگی... دیگر رنگ چه فرقی می کند؟ مکان هم؟ درون تلویزیون یا خیابان.. تنها نمودی شده ایم از خواسته های کارگردانان موفق که پشت صحنه خیابان، تخمه هایشان را پوست میکنند و به تلویزیون خیابانی شان لبخند می زنند. و باز هم ما به این بازی ادامه خواهیم داد...